

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام امام(رض) در مورد نقضهای مرحوم شیخ(ره)

بحث در این بود که مرحوم شیخ(ره) «بیع بلا ثمن» و «إجاره بلا أجرة» را بعنوان نقض بر قاعده إقدام ذکر کردند و فرمودند در این دو مورد، اقدام وجود ندارد، اما ضمان وجود دارد. برای اینکه فرض این است که ثمن نباشد یا أجرة نباشد، اما مع ذلک اگر مبیع در دست مشتری تلف شد، ضمان باشد. اینجا در بحث گذشته کلامی را از محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه الشریف) بیان کردیم. در ادامه؛ بیان امام(رض) بود که نظر ایشان این است که بیع بلا ثمن و إجاره بلا أجرة، نه بیع است و نه اجاره است. و أصلاً یک چیزی است که بمنزله عدم است و لغو است. «بیع بلا ثمن» یا «إجاره بلا أجرة» نه بیع است و نه عقد است تا بحث کنیم که آیا اقدام وجود دارد یا ندارد. بعبارة آخری؛ «بیع بلا ثمن» موضوعاً از قاعده اقدام خارج است. إقدام جایی است که یک معامله‌ای، بیعی، عقدی باشد، اما اینجا معامله نیست، بیع نیست، عقدی نیست.

نقد استاد بر کلام امام(رض)

این فرمایش امام(رض) مبتنی بر همان وجه اول از وجوه ثلاثه‌ای است که محقق اصفهانی(ره) بیان کردند، یعنی اگر بایع، بیع را قصد کند، و این قصدش تا آخر هم باقی بماند، وقتی هم که می‌گوید بلا ثمن، قصدش، قصد بیع باشد، در این فرض چون اراده متنافیین می‌شود و قصد جدی تمشی نمی‌شود، لذا أصلاً نه معامله است، نه عقد است و نه بیع است. اما جایی که وجه دوم باشد، که وجه دوم در کلام محقق اصفهانی(ره) این بود که قصد کند تملیک بلا عوض را، که همان هبه می‌شود و همچنین وجه سوم؛ که قصد می‌کند إسقاط ثمن را، این فرمایش امام(رض) دیگر روی وجه دوم و وجه سوم، فرمایش تامی نیست. یعنی حاشیه‌ای که ما بر فرمایش امام(رض) داریم این است که این کلام طبق وجه اول از وجوه ثلاثه که از محقق اصفهانی(ره) بیان کردند تام است.

کلام محقق خوئی(ره)

محقق خوئی(ره) هم قائل است «بیع بلا ثمن، هبة»، اما هبه‌ی فاسد است، یا «إجاره بلا إجرة عارية»، اما عاریه فاسد است. ایشان می‌فرماید و لو بیع بلا ثمن و إجاره بلا أجرة بحسب صورت و بحسب ظاهر، بیع است، اما به حسب الحقيقة؛ هبه و عاریه است. منتها می‌فرمایند این شخص هبه را با لفظ بیع و اجاره إنشا کرده، بجای اینکه بگوید من هبه کردم، می‌گوید «بعتك»، بجای اینکه بگوید من عاریه دادم، می‌گوید «آجرتك». آنگاه محقق خوئی(ره) می‌فرماید مبنای ما این است که در الفاظ انشاء،

الفاظی که در نزد عرف غلط هستند و در انشا بعنوان غلط محسوب می‌شوند، اینها نباید استعمال شود.

در عرف اگر کسی بخواهد مالی را هبه کند و بگوید «بعثک» ، عرف این را غلط می‌داند. در عرف اگر کسی بخواهد مالی را عاریه دهد، اگر بگوید «آجرتک» این را غلط می‌داند. لذا چون اینجا غلط هست، باید بگوییم هبه فاسده است، عاریه فاسده است و نباید دیگر ضمان هم وجود داشته باشد. نظر ایشان بر خلاف مشهور این است که در «إجارة بلا أجر» و «بيع بلا ثمن»، أصلاً ضمانی وجود ندارد، چون این هبه، فاسد است، و در هبه صحیح، ضمان نیست، پس در هبه فاسد هم ضمان نیست. چون در عاریه صحیح، ضمان نیست، در عاریه فاسد هم ضمان نیست. لذا محقق خوئی(ره) می‌گوید در اینجا اصلاً ضمانی هم وجود ندارد.

نقد استاد بر کلام محقق خوئی(ره)

عرضی که نسبت به این بیان محقق خوئی(ره) داریم این است که این مبنی است بر وجه دوم از وجوه ثلاثه که محقق اصفهانی(ره) بیان کردند، یعنی جایی که بایع می‌گوید «بعثک» ، اما قصد هبه دارد، یا می‌گوید «آجرتک» اما قصد عاریه دارد. این روی همین وجه دوم از این وجوه ثلاثه صحیح است. تا اینجا دو قول مطرح شد؛ یکی قول امام(رض) است که این اصلاً نه بیع، نه معامله، نه اجاره و نه عقد است، لغو محض است. قول دوم که قول محقق خوئی(ره) است که این هبه و عاریه، اصلاً هبه فاسده و عاریه فاسده است.

قول محقق نائینی(قده)

قول سوم باز از کلمات محقق نائینی(ره) استفاده می‌شود، در کتاب منیه الطالب، ج 1، ص 269، که ایشان یک بحث مستقلی در بیع بلا ثمن و إجارة بلا اجرت ندارند، بلکه وقتی می‌خواهند «ما یضمن» را معنا کنند، آنجا گفتیم که ایشان عموم را در آنجا به عموم افرادی معنا کرده و اگر به عموم افرادی معنا شود، یعنی اگر یک چیزی فرض شود صحیحش ضمان دارد، فاسدش هم ضمان دارد، اگر فرض شود و در تقدیر، صحیحش ضمان نداشته باشد، در فاسدش هم ندارد.

مثالی که محقق نائینی(ره) زدند برای بیع فاسد، همین «بيع بلا ثمن» بود، و برای اجاره فاسد، «اجاره بلا اجرت». می‌فرمایند اگر فرض کنیم «بيع بلا ثمن» صحیح است، در فرض صحتش ضمانی وجود ندارد، وقتی می‌گوییم بلا ثمن، عوضی وجود ندارد، لذا ضمانی در کار نیست، ضمان المسمایی نیست، پس در فاسدش هم نباید ضمان باشد. در إجارة بلا اجرت هم همینطور.

وجه چهارم در مسأله

یک احتمال چهارمی هم وجود دارد که اصلاً بگوییم این «بعثک بلا ثمن»، هبه است اما هبه صحیح، یا «آجرتک بلا اجرة»، عاریه است، اما عاریه صحیح. دلیلش این است که در امور انشائی، آن امر اعتباری باید به یک نحوی ابراز و انشا شود؛ حالا به هر لفظی که باشد، به هر صیغه‌ای که باشد، صحیح باشد یا غلط باشد. برخی این نظر را دارند و می‌گویند در انشائیات باید آن امر اعتباری، به یک نحوی انشا شود. بعبارة آخری؛ در انشائیات می‌گویند لفظ خاص لازم نیست، لفظ صحیح لازم نیست، لفظی که عرف هم آن را برای معامله سبب بداند، لازم نیست، بلکه باید به یک نحوی ملکیت مال خودش را برای مشتری اعتبار کند و مقصود خودش را برساند، و لو با چندین قرینه، و لو غلط هم باشد، و لو عرفیت هم نداشته باشد. کسانی که این مبنا را

دارند که در انشائیات، لفظ خاص و صحیح و عرفی معتبر نیست، می‌گویند «بعثک بلا ثمن»، هبه‌ی صحیح است، «آجرتک بلا أُجرة»، عاریه‌ی صحیح است. اقوال چهارگانه در این مسأله را با مبانی آن عرض کردیم. روی آنها تأمل و دقت کنید تا ببینیم تحقیق در مطلب که آیا بیع بلا ثمن به چه برمی‌گردد، و آیا در آن ضمان وجود دارد یا ندارد؟

بحث اخلاقی: «حب و بغض نسبت به دنیا»

هفته گذشته، بحثی راجع به مسأله «حب الدنيا و بغض الدنيا» داشتیم. اساساً اگر کسی به آیات شریفه و روایات و سیره صالحین و عرفا و بزرگان مراجعه کند، می‌تواند به این نکته برسد که محوری‌ترین و اساسی‌ترین مطلبی که انسان را به خداوند تبارک و تعالی متصل می‌کند و بین انسان و خدا، ارتباط خوب و عمیق ایجاد می‌کند، «بغض دنیا» است، یعنی انسان در درونش حبّ دنیا نداشته باشد. آنچه که انسان را گام به گام، آرام آرام، و تدریجاً از خداوند دور می‌کند؛ «حبّ دنیا» است. باید ببینیم با همین ظواهر عبادی مختصری که داریم، نمازی که می‌خوانیم، بعضی از واجباتی که انجام می‌دهیم، در کنارش در شبانه روز چقدر گرفتار «حبّ دنیا» هستیم؟! آنگاه ببینیم آیا باز هم این نمازها می‌تواند اثر بگذارد یا نه؟ انسان وقتی به خودش نگاه می‌کند و حالات شبانه روزش را می‌بیند، از خوراکش، گفتارش، رفتارش، خوابش و اعمالش؛ همه مشحون از حبّ دنیا است. دائماً در درون انسان این تعلق و حبّ دنیا؛ کار می‌کند. متأسفانه خیلی کم به فکر این هستیم که این مسأله را علاج کنیم. گاهی خیال می‌کنیم که مشکل ما با یک نماز، یا نماز جماعتی، یا یک نماز شب و یا یک قرائت قرآن تمام شد. این چنین نیست. خیلی مسأله عجیب است و واقعاً وحشتناک است.

این روایت را مرحوم حاجی نوری (ره) در مستدرک، ج 12، ص 36 از ارشاد القلوب دیلمی نقل می‌کند؛ «الدَّيْلَمِيُّ فِي إِرْشَادِ الْقُلُوبِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص): فِي خَبَرِ الْمَعْرَاجِ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا أَحْمَدُ لَوْ صَلَّى الْعَبْدُ صَلَاةَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ يَصُومُ صِيَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ يَطْوِي عَنْ الطَّعَامِ مِثْلَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَيْسَ لِبَاسِ الْعَابِدِينَ ثُمَّ أَرَى فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا ذَرَّةً أَوْ سَمْعَتَهَا أَوْ رِبَاسَتَهَا أَوْ صِيَتَهَا أَوْ زِينَتَهَا لَا يُجَاوِرُنِي فِي دَارِي وَ لَا تُزْعَنُ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِي وَ لَا تُظْلِمَنَّ قَلْبُهُ حَتَّى يَنْسَانِي وَ لَا أَذِيقَهُ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِي»؛ از امیرالمؤمنین (ع) از وجود مبارک پیامبر (ص) در خبر معراج، پیامبر (ص) فرمود که خداوند متعال فرمود: اگر کسی به اندازه نماز تمام اهل آسمان و زمین نماز بخواند-البته امکان هم ندارد کسی بتواند این را انجام دهد، ولی شاید معنایش این باشد که اینقدر در نماز حضور قلب داشته باشد که ثواب این نمازش به اندازه ثواب نماز تمام اهل آسمان و زمین شود و إلا از جهت وقت و رکعات که نمی‌تواند این کار را انجام دهد. «لو» امتناعیه است، اما ممکن است مرادش کیفیت آن باشد، و اگر روزه اهل آسمان و زمین را بگیرد، و مثل فرشتگان از طعام إعراض داشته باشد و خورد و خوراک را هم کنار بگذارد، در لباس هم یک لباس ظاهری و لباس عابدین را داشته باشد؛ حال اگر این شخصی که نماز این چنینی، روزه این چنینی، خورد و خوراک این چنینی، لباس این چنینی دارد، اما یک ذره از حبّ دنیا در قلبش باشد.

مطرود است. این خیلی اتفاق می‌افتد. گاهی اوقات در یک مسجدی یک پیرمردی که پنجاه سال، شصت سال، صف اول نماز جماعت می‌ایستد، حالا اگر یک روز دو سه دقیقه دیر بیايد، ببیند شخص دیگری جای او نشسته، به او هیچی هم نمی‌گوید، اما درونش نسبت به او یک تحقیری قائل شود. حالا یک وقتی می‌گوید من ثواب امروز را از دست دادم، ثواب نفر اول پشت سر امام جماعت، از نفر دوم بیشتر است، این عیبی ندارد. اما اگر واقعا به خودش بگوید این چرا به خودش اجازه داده جای من بنشیند؟ این مشکل است.

این برای ما هم خیلی پیش می‌آید. فرض کنید انسان در جایی که تعلقی به او دارد، در یک مجلسی که معمولاً در یکجا بزرگان و علما می‌نشینند، حالا یک دفعه انسان وارد شود، ببیند دیگری جای او نشسته، هیچی هم به روی خودش نمی‌آورد، اما در درون خودش یک تلاطمی ایجاد می‌شود، در درون خودش یک تحقیری را نسبت به او دارد. حبّ دنیا همین است. مظهر حبّ دنیا این

نیست که ما دنبال خانه کذا و ثروت کذا باشیم. این هم می‌شود حب دنیا. این خاطره را عرض کنم؛ والد ما (رض) نقل می‌کردند شاید هم شما شنیدید؛ امام (رض) در مدرسه فیضیه برای عده‌ای تدریس می‌کردند. ظاهراً زمانی بود که منظومه تدریس می‌فرمودند و آن موقع اصحاب درس منظومه درس ایشان شاید ده پانزده نفر بودند. یک روز که تشریف می‌آوردند، قبل از ایشان یک آقای با دو سه نفر آنجا نشسته‌اند، سیوطی یا یکی از همین کتابهای ادبیات را می‌خوانند، به طوری که دیگر نمی‌شود ایشان درس بگویند. یکی از شاگردها به ایشان عرض می‌کند آقا اجازه دهید برویم ایشان را بیرون کنیم، اینجا جای شماست... ببینید واقعا چقدر این مرد، خود ساخته بود که انسان هرچه در این وجود عزیز جامع به تمام معنا، که نظیرش را در روحانیت کمتر سراغ داریم و در بعضی از جاها نظیر ندارد... امام (رض) فرمودند نه ما چه حقی داریم درس ایشان را تعطیل کنیم؟

امروز درس ما تعطیل شود. گفتن این الان به زبان آسان است، اگر خود شما إن شاء الله به مرتبه استادی برسید، که دارید، در عمل خیلی مشکل است که یک روزی بیایم اینجا ببینم کسی نشسته اینجا دارد درس می‌گوید، من هم به راحتی بگویم امروز من وظیفه ندارم، سرم را پایین بیندازم بروم. چه هیاهویی راه می‌اندازم، چه آثاری بار می‌کنم. اصلاً پیش خودم می‌نشینم می‌گویم دیگر آسمان به زمین آمد و تمام شد. ریشه تمام اینها حبّ دنیا است. اگر یک روز این درس و بحث از ما گرفته شود، حالا یک وقت واقعا به نگاه توفیق به آن نگاه می‌کنیم، که باید به همین نگاه باشد، اما خدای ناکرده اگر یک روز گرفته شد و دیدیم کسی اطرافمان نیست، یا یکجا می‌رفتیم نماز جماعت، دیدیم مثلاً حالا گفتند نیاید نماز جماعت، آیا واقعا طوری هست که برای ما فرقی نکند، و مثل این باشد که فرض کنید اتاق شخصی خودمان که می‌رویم، بین اینکه این طرف اتاق بنشینیم یا آن طرف اتاق، هیچ برای ما فرقی نمی‌کند؟ آیا در این گونه امور هم واقعا این چنین است یا نه حبّ دنیا همه ما را احاطه کرده است؟ در این روایت معراج، خداوند می‌فرماید اگر چنین آدمی با این نماز و روزه و خوراک و پوشاک، اگر در قلب او به زره حب دنیا را ببینیم، این شخص دیگر «ادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» را نصیبش نمی‌کنم. اگر قیامت هم جهنمی نباشد، اما دیگر در دار من، مجاور من نخواهد بود. واقعا معنای «مجاورت خدا» یعنی چه؟ «دار خدام یعنی چه؟» «جنت خدا» یعنی چه؟ اینها چیزهایی است که حالا از بعضی از روایات یک گوشه‌هایش را انسان می‌تواند بفهمد، اما هرگز انسان نمی‌تواند عمقش را بفهمد. بگویم معنایش این است که خدا اصلاً نمی‌خواهد این نزدیکش باشد؛ این واقعا چه درد و عقوبت بزرگی است؟

معنای «لا یجاورنی فی داری» این است که می‌فرماید من نمی‌خواهم این آدم قرب من باشد. اصلاً هرچه هم برای تقرّب تلاش کند، من او را نمی‌خواهم. چه سقوطی از این بالاتر؟! چه بدبختی از این بالاتر؟! همیشه یکی از دعاهای ما این است که «اللّٰهُ لَا تُطْرِدْ وَجْهَکَ عَنّٰی»؛ خدایا اگر همه وجوه مردم از ما کنار رفت، همه هم به ما پشت کردند، اما تو به ما پشت نکن. اگر باورمان شود که وجه حقیقی، وجه خداست، وجه مردم، وجه اعتباری کاذب است، که همیشه دعا و اعتقادمان این است. اگر این اعتقاد را داشته باشیم، حالا خدا بگوید اگر حب دنیا در تو باشد، من هم از تو رو برمی‌گردانم. «وَلَا تُزَعِّنْ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتَیْ»؛ اگر یک زره از محبت من در قلب این آدم باشد، کم‌کم از او می‌گیرم. این هم عقوبت دوم. این که حالا عوام می‌گویند هم خدا می‌خواهی و هم خرما، خیلی حرف ریشه دار عمیقی است. نمی‌شود انسان هم دنیا را بخواند و هم آخرت را، نمی‌شود انسان بگوید من می‌خواهم به مظاهر دنیا برسم، می‌خواهم کمبود نداشته باشم. درس خواندم، زحمت کشیدم، پس فردا به من می‌گویند تو در این مملکت چکاره هستی؟ من باید یک چیزی داشته باشم، این هواهای کاذب و این تخیلات واهی، تا جایی برسد که واقعا طلبه به مدرک دل ببندد. می‌گوییم مدرک برای چه می‌خواهی؟! می‌گوید بالاخره باید بروم یک جایی درس بخوانم و یک حقوقی به من بدهند. مگر ما اعتقاد نداریم که خداوند متکفل رزق ماست؟ مگر ما اعتقاد نداریم رزق، دست خداست؟ حالا فرض کن شما مدرک گرفتید، بهترین مدرکهای علمی را گرفتید، همان روزی که به شما مدرک دادند، عاجز و مریض شدی، باید در خانه بيفتی. آن وقت رزقت را چه کسی به تو می‌رساند؟ همین چندی پیش من از حرم می‌آمدم، یک روحانی را دیدم جوان است، سنش هم کم بود، با عصا با یک وضعی راه می‌رود. به او گفتم چه شده است؟

گفت من فوق لیسانس مکانیک هستم. آمدم حوزه، سطح چهار حوزه هم هستم. اما به زحمت از خانه تا حرم می‌آیم. چرا ما این جوانب را دقت نمی‌کنیم؟ همه را می‌آوریم در این چیزهای ظاهری. البته من نمی‌گویم انسان تدبیر نکند، انسان برنامه نداشته

باشد. ولی فقط اینها را مد نظر خودمان قرار ندهیم. اینها هم به حب دنیا برمی‌گردد. من وقتی این روایات را می‌دیدم، می‌گفتم انگار در نزد خدا هیچ چیزی مبعوضتر از حب دنیا در انسان نیست. ببینید این بنده‌ای که خدا او را خلق کرده، به او این همه نعمت داده، حالا حب شیطان و حب دنیا را اختیار کرده است. أصلاً انگار در عالم چیزی نزد خدا مبعوضتر از حب دنیا نیست، خدایی که انسان را خلق کرده، انسان باید عبد او باشد، باید هیچ حبی غیر از حبّ مولا نداشته باشد، حالا حب دنیا داشته باشد؟! «وَلَا تُظْلِمَنَّ قَلْبُهُ حَتَّى يَنْسَانِي» ؛ این قدر قلبش را تاریک می‌کنم که من را فراموش کند. واقعاً همین است. خداوند می‌فرماید «خلق لكم ما فى الارض جميعا» ؛ یا غرایزی را در انسان قرار داده است، یک سری امور را بعنوان محرم قرار داده است، نمی‌شود بگوییم إعراض از محرّمات، إعراض از دنیاست. دنیا؛ همه مظاهر دنیا را می‌گیرد. مثلاً «المال و البنون زينة الحياة الدنيا» ؛ مال را خدا داده، انسان می‌گوید این مال، امانتی است که خدا به ما داده است، انفاق هم می‌کند. حالا اگر نسبت به همین مال، حب پیدا کرد، حب مال، مذموم است، اینکه بخواهد این مالش زیاد شود، بخواهد او بیشتر از دیگری مال داشته باشد. غرایز هم فقط در همین اندازه که «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» باشد درست است، در همین اندازه در همین قوتی که انسان دارد و غذایی که انسان می‌خورد.

این قضیه در بعضی از کتابها آمده که یحیی بن زکریا یک لباس ژولیده بدی را می‌پوشید، مادر یحیی به او گفت این چه لباسی است که پوشیدی؟! یک لباس پشمین خوب برایش آماده کرد، داد او بپوشد. مگر پوشیدن لباس پشمی اشکال دارد؟ خیر، مباح است. اما وقتی این را پوشید، به او خطاب رسید «یا یحیی لقد آثرت على الدنيا» ؛ دنیا را بر من ترجیح دادی. حالا ما بگوییم از نظر فقهی مگر این اشکال دارد؟ از نظر اخلاقی و از نظر تربیتی، اگر انسان در یک دو راهی قرار گرفت، راه آسان و راه مشکل، بخاطر خدا راه آسان را ترک کند، بخاطر راحتی خودش راه آسان را اختیار کند، می‌شود «حب الدنيا». «حب دنیا» این است که ما نمی‌توانیم خودمان را فریب دهیم و بگوییم اینها را خدا خلق کرده، تا می‌توانیم بخوریم، تا می‌توانیم استفاده کنیم و تا می‌توانیم استراحت کنیم. حتی در یک روایتی که هفته گذشته خواندم مسأله «حب الراحة» هم از مظاهر حب دنیاست. اگر اینطور باشد بگوییم محرّمات؛ مظاهر دنیاست، پس همه اینها که محرّمات را ترک کردند، دیگر حب دنیا ندارند؟ مسأله همین است. البته باید در عناوین هر کدام دقت کنیم. خود این که انسان در بین دو غذا و دو میوه، یکی میوه معمولی و یکی میوه بسیار خوب را انتخاب می‌کند. انسان نیاز دارد که از این نعمتها استفاده کند. حالا بیاید بخاطر اینکه خودش را ترجیح دهد، آن میوه درجه یک را بردارد. اینها می‌شود «حب الدنيا». تمام اینها مظاهر حب دنیاست. عرض کردم اگر بگردیم؛ نمونه‌هایش را در روایات و در سجدّه انبیا و اولیاء می‌بینیم. اگر بخواهیم تربیت شویم، باید اینها را هم بفهمیم و هم بر طبقش عمل کنیم. إن شاء الله.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.